



اتاق درمان

۴ دلیل روانشناسی که یک فرد را قاتل می کند



دکتر مریم سامانی

استاد دانشگاه و روانشناس بالینی

نادر دوست دوران کودکی امید در زندان است. امید نمی تواند باور کند او و نادر چقدر متفاوت هستند؛ در جایی که حتی وقتی او یک دروغ می گوید احساس گناه می کند، نادر می تواند تمام روز دروغ بگوید و ذره ای شرم و خجالت نداشته باشد؛ در حالی که امید آرام است، نادر تمایل دارد در هر چیزی وارد شود، دخالت کند و بسیار خشن باشد. امید تعجب می کند چگونه این قدر متفاوت هستند.

جرم شناسی

جرم شناسی مطالعه جرم و مجازات است. جرم شناسان سعی می کنند به این سؤال پاسخ دهند که چرا برخی از افراد مرتکب جرم می شوند و چه چیزی مجرم را از بقیه افراد متفاوت می کند؟ هیچ پاسخ آسانی برای اینکه چرا نادر تصمیم به زندگی جنایتکارانه گرفت، یا اینکه چرا او و امید با یکدیگر تفاوت داشتند، وجود ندارد، اما چند نظریه وجود دارد. در این بخش نگاه دقیق تری به نظریه های روانشناختی جرم و برخی از ویژگی های کلیدی آن خواهیم داشت.

نظریه های روانشناسی

وقتی امید به ملاقات نادر می رود، تمام تفاوت های بین شان را به یاد می آورد. نادر به خاطر یک جنایت خشونت آمیز در زندان است و حتی احساس پشیمانی نمی کند. انگار واقعا نمی فهمد کاری که کرده اشتباه بوده است.

نظریه های روانشناختی جرم می گویند رفتار مجرمانه نتیجه تفاوت های فردی در فرایندهای تفکر است. اگرچه نظریه های روانشناختی مختلفی وجود دارد، اما همه آنها معتقدند این افکار و احساسات فرد است که اعمال او را دیکته می کند. به این ترتیب، مشکل در تفکر منجر به رفتار مجرمانه می شود. به عنوان مثال نادر را در نظر بگیرید، او باور ندارد کاری که انجام داده اشتباه بوده است. وقتی صحبت از نظریه های روانشناختی جرم می شود، چهار نکته اساسی وجود دارد که جرم ناشی از آن است:

شکست در رشد روانی

برخی از افراد به این دلیل به مشکل برمی خورند که به طور معمول رشد نکرده اند برای مثال نادر وجدان توسعه یافته ای ندارد؛ در حالی که امید صدای کوچکی را در درون خود می شنود که به او یادآوری می کند چه چیزی درست است و چه چیزی غلط است. نادر فقط آنچه را که می خواهد انجام می دهد و به درست یا غلط آن فکر نمی کند. این نمونه ای از اتفاقی است که وقتی فردی با رشد روانی مشکل دارد اتفاق می افتد.

رفتارهای آموخته شده پرخاشگری و خشونت

اگر فردی با خشونت و پرخاشگری احاطه شود و در محیطی سرشار از خشونت بزرگ شود، به احتمال زیاد خشن و پرخاشگر می شود، زیرا آموخته است که این رفتارها خوب است؛ برای مثال خانواده نادر بسیار بدرفتار است و والدین خشن او به او یاد دادند که طبیعی است با خشونت علیه دیگران، ناامیدی های خود را برطرف کند.

ویژگی های شخصیتی ذاتی

مجرمان تمایل دارند برخی از ویژگی هایشان را با یکدیگر به اشتراک بگذارند. روانشناسان معتقدند ویژگی های شخصیتی خاصی وجود دارد که فرد را مستعد رفتار مجرمانه می کند برای مثال حتی در کودکی، نادر دوست داشت به دنبال فعالیت های خطرناک و هیجان انگیز باشد. امید خوشحال بود که در خانه کتاب بخواند. همین هیجان برای او کافی بود، اما، نادر خطر را دوست دارد که می تواند او را به رفتار بی پروا و به روش های جنایتکارانه سوق دهد.

رابطه بزه کاری با بیماری روانی

برخی از افراد مبتلا به اختلالات روانی در نهایت مرتکب جرم می شوند؛ در حالی که این مورد برای همه افراد مبتلا به بیماری روانی صادق نیست، درصد مجرمان مبتلا به بیماری روانی بالاتر از حد معمول است به عنوان مثال نادر مبتلا به اختلال شخصیت تشخیص داده شده است به این معنی که او نسبت به سایر افراد کمتر احساس همدلی می کند.

همه این عوامل روانشناختی می تواند روی فردی مانند نادر تأثیر بگذارد که در نهایت او را به یک جنایتکار تبدیل می کند.

تک خیر

قتل جوان تهرانی

به خاطر شوخی با کلاه!

بعداظهر پنجشنبه ۱۴ اردیبهشت امسال رسیدگی به قتل مرد ۲۲ ساله در جریان نزاع در پارک ولیعصر بیسیم در دستور کار محمد حسین زارعی بازپرس کشیک قتل پایتخت قرار گرفت.

در بررسی ها مشخص شد که این جوان با دوستانش در حال شوخی در پارک بودند که یک نفر زیر نقاب کلاه او زده و کلاه را به شوخی از سرش می اندازد. مقول در حین شوخی از این رفتار ناراحت شده و با فردی که شوخی کرده بود گلاویز می شود. در جریان درگیری آن فرد دست به جیب شده و چاقویی به قلب مقتول فرو می کند. بلافاصله مرد جوان به بیمارستان منتقل شده اما به دلیل شدت ضربات وارد شده جان خود را از دست داده است. رسیدگی به این پرونده تا دستگیری عامل جنایت در دستور کار بازپرس جنایی قرار دارد.



متوجه شده بودم که از

چه خوراکی هایی خوشش

می آید برای همین، همان

خوراکی ها را تهیه کردم و

روی میز گذاشتم. این

دانش آموز هم در فرصتی

مناسب تعدادی از این

خوراکی ها را برداشت

زهرا علی هاشمی / خوراکی را از کیف بچه های مدرسه می دزدید؛ خیلی هم حرفه ای. تغذیه همکلاسی هایش را رصد می کرد تا آن چیزی را که دوست دارد از آن خودش کند و زحمت دزدیدن خوراکی را که دوست نداشت به خود نمی داد؛ بچه ها هم این را فهمیده بودند، دیگر عادی شده بود، کلاً کسی واکنشی نشان نمی داد. بین همه به «دله دزه» معروف شده بود! اما یک روز، معلمی که در آن منطقه تازه کارش را آغاز کرده بود، همه چیز را تغییر می دهد.

آقا معلم، یکی دو ماه این دانش آموز را زیر نظر می گیرد و دائم به این فکر می کند که چگونه می تواند سر از این ماجرا در بیاورد. او در نهایت تصمیم می گیرد کاری کند که به واسطه آن، زندگی دانش آموزش از این رو به آن رو می شود.

علی چگینی که معلم مقطع متوسطه دوم مدارس استثنایی در قزوین است و به دانش آموزان با نیازهای ویژه (کم توان ذهنی) درس می دهد، این ماجرا را این گونه روایت می کند که یک روز تصمیم می گیرد روی میزش را پر کند از خوراکی هایی که دانش آموزش دوست دارد و منتظر می ماند تا واکنش او را ببیند.

او به خبرنگار «ایران» می گوید: «ماجرای مربوط به چندین سال پیش است. دانش آموزی داشتم که خوراکی های سایر دانش آموزان را سر بزنگاه، از کیفشان می دزدید؛ آن هم نه هر چیزی، بلکه فقط خوراکی هایی را که دوست داشت! این موضوع برای همه عادی شده بود. بچه ها هم «دله دزه» خطابش می کردند. من که به تازگی برای تدریس به آن منطقه رفته بودم، تصمیم گرفتم مدتی این دانش آموز و رفتارهایش را زیر نظر داشته باشم. یکی دو ماه شد که تمام رفتارها و حرکاتش را با دقت نگاه می کردم. یک روز، نقشه ای کشیدم تا متوجه شوم علت این کار دانش آموزم چیست، به طوری که غرور او را خدشه دار نکنم.»

علی چگینی می افزاید: «متوجه شده بودم که از چه خوراکی هایی خوشش می آید برای همین، همان خوراکی ها را تهیه کردم و روی میز گذاشتم. این دانش آموز هم در فرصتی مناسب تعدادی از این خوراکی ها را برداشت. همه چیز طبق نقشه پیش می رفت. وقتی زنگ تفریح به صدا درآمد و همه بچه ها بیرون رفتند به او گفتم که صبر کنید.»

در کلاس را بیستم و به او گفتم هر چه برداشته ای بیاور و روی میز من بگذار. اول این موضوع را انگار کرد، ولی با اصرار من، اعتراف کرد. ناگهان به من گفتم که او و خانواده اش، در خانه چیزی برای خوردن ندارند و اگر در مدرسه نتواند برای خودش و خانواده اش غذا جمع کند، باید تمام روز را گرسنه بماند تا روز بعد که بتواند غذا جمع کند.

این اعتراف غم انگیز دانش آموز بعد از مدت ها، آقا معلم را بشدت آشفته کرد، به طوری که تصمیم گرفت بعد از مدرسه، دانش آموز را به یک رستوران ببرد. او در ادامه می گوید: «به دانش آموزم گفتم که من همیشه برای غذا تهیه می کنم به شرط آنکه تو دیگر از کیف کسی غذا و خوراکی برداری. ظهر آن روز، او را به یک رستوران بردم و برایش چلوکباب خریدم. دانش آموزم در نهایت با چهار پرس غذا سیر شد و من بشدت از فقر او و خانواده اش غصه دار شدم، ولی تصمیم گرفتم تا جایی که می توانم کمکش کنم. بعد از اینکه این دانش آموز سیر شد، به من گفتم که پدر، مادر و خواهر و برادرهایش هم گرسنه هستند. من ۶ پرس غذای دیگر برای ظهر و ۶ پرس دیگر برای شبشان سفارش دادم.»

چگینی افزود: «من به او قول دادم که هر روز این کار را انجام دهم و پای قولم هم ایستادم. یک روز جگرکی، یک روز ساندویچی، یک روز فست فودی، هر جایی که در توانم بود او را می بردم تا گرسنه نماند و برای خانواده اش هم غذا تهیه می کردم. حتی بعضی وقت ها از خانه برایشان لقمه می گرفتم یا غذای خانگی درست می کردم. تمام این کارها به صورت مخفیانه انجام می شد و حتی مدیر، معاونان و دانش آموزان مدرسه، اطلاعی از این قرار روزانه ما نداشتند. تا اینکه یک روز و بعد از اینکه مدت ها این روند ادامه داشت، پدر و مادر دانش آموزم به دیدن من آمدند و گفتند که صاحبخانه می خواهد آنها را از خانه بیرون کند. من با دوستان خیرم صحبت کردم و موضوع را با آنان در میان گذاشتم. آنها برای پول اجاره خانه به والدین این دانش آموز کمک کردند و همچنین برای آنها یک کار خانگی دست و پا کردند. این خانواده با بسته بندی حیوانات و... توانستند زندگی شان پیشرفت کرد. آنها رفته رفته توانستند برای خودشان خانه ای تهیه کنند.»

این معلم می گوید: «خوشحالم که توانستم به این دانش آموز کمک کنم. بعد از آن بود که مدیریت مدرسه از موضوع خبردار شد و به صورت مخفیانه از من تقدیر کردند تا غرور دانش آموز خدشه دار نشود.»

علی چگینی اما از سختی های کارش نیز سخن می گوید. از اینکه بارها استعفا نوشته، ولی گویی دستی او را نگاه داشته تا بماند برای دانش آموزانش؛ برای دانش آموزانی که کم توان ذهنی هستند و حتی گاهی اوقات، خانواده هایشان هم طردشان می کنند.

علی چگینی، ۲۸ سال سابقه تدریس در مدارس استثنایی دانش آموزان با نیازهای ویژه (کم توان ذهنی) در مقطع دبیرستان را دارد که به آنها «با نیازهای ویژه» گفته می شود. او می گوید: «بچه های این نوع مدارس، مجمع الجزایر انواع زنج ها هستند و همکاران ما نیز، فرسوده های شغلی! بچه های با نیازهای ویژه اکثراً به دلیل کم توانی مالی خانواده هایشان، یا از مقطع دبلیلم فراتر نمی گذارند و بیشتر مهارت های حرفه ای می آموزند.»

این معلم در تشریح اینکه چگونه دبیر مدارس استثنایی شد، می گوید: «دبیر زبستم در دبیرستان باعث شد مسیر زندگی ام به گونه ای عوض شود که من معلم دانش آموزان با نیازهای ویژه شوم تا به آنها کمک کنم. با وجود این، اوایل خدمت سه بار استعفا کردم. حتی در همان زمان، شغل دیگری هم پیدا کردم و قرار بود مدیرعامل یک شرکت شوم، ولی خودم هم نمی دانم چه شد که تصمیم گرفتم بمانم.»

چگینی می افزاید: «با تمام سختی ها، حقوق ما مثل بقیه معلم ها است. پیش از سال ۱۳۸۸ و قبل از اجرایی شدن نظام هماهنگ، حقوقمان ۱۳ درصد نسبت به سایر معلمان بیشتر بود و بعد از آن با کاهش حقوق شدید مواجه شدیم. همچنین مبلغی بابت فوق العاده ویژه نیز به همکاران در آموزش و

این معلم به نجات دزد مدرسه شان شتافت

ماجرای عجیب

اولیور تویست

و معلم مهربان



علی چگینی (فرست چپ) معلم مقطع متوسطه دوم مدارس استثنایی

28

۲۸ سال سابقه تدریس

در مدارس استثنایی

دانش آموزان با نیازهای

ویژه (کم توان ذهنی) در

مقطع دبیرستان را دارد که

به آنها «با نیازهای ویژه»

گفته می شود

مخفی می کنند. نکته دیگر، نیاز مالی شدید برخی خانواده ها است که با معرفی به بهزیستی نیز، هیچ کدام از نیازهایشان مرتفع نمی شود، حتی کمک های کمیته امداد هم اصلاً جوابگوی نیازهای آنها نیست و در حد داروهایشان هم نمی شود. در این چند سال کرونایی هم شرایط برای دانش آموزانی که نیاز مالی داشتند سخت و سخت تر شد و از نظر روانی بشدت تحت فشار بودند. خدا را شکر که برخی خیرین به کمک آمدند و تا جایی که در توانشان بود به این بچه ها کمک کردند.»

این معلم دلسوز در ادامه تأکید می کند: «این دانش آموزان برای ایاب و ذهاب نیز دچار مشکل می شوند.

وقتی مادر دانش آموز، در منازل، کارهای خدماتی انجام می دهد، چه توقعی می توان از او داشت که

پرورش استثنایی تعلق نگرفت. درست است که تعداد دانش آموزان در هر کلاس مدارس استثنایی کم است؛ ولی باور کنید هر دانش آموز به اندازه ۴۰ نفر از معلم انرژی می گیرد، برای همین است که فرسودگی شغلی در این حوزه زیاد است. با وجود این، ما عاشق کارمان هستیم در حالی که اصلاً دیده نمی شویم، حتی این بچه ها هم دیده نمی شوند. شاید کسی نداند یا نخواهد باور کند که برخی از این بچه ها بدسرپرست هستند؛ مخصوصاً وقتی به دوره دوم دبیرستان می رسند، مشکلاتشان عمقی تر نیز می شود.

برخی از پدر و مادرها دیگر داشتن این بچه ها را تاب نمی آورند و از لحاظ روانی خیلی تحت فشار هستند.» او می گوید: «یکی از دغدغه های این بچه ها آن است که بسیاری از خانواده ها، آنها را از اقوامشان